



پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

رتال جامع علوم انسانی

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

با سلام و آرزوی توفیق برای همه خدمتگزاران به فرهنگ و انقلاب اسلامی گاهی در برخی مصاحبه‌ها و خاطره‌گویی‌ها، مطالبی عنوان می‌شود که در صورت صحت، برای هر کسی نسبت به تاریخ انقلاب به ویژه در مورد شخص حضرت امام ایجاد تردید می‌کند. به طور مثال در ایام سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، آقای هاشمی رفسنجانی در گفتگویی که با برنامه «فوق‌العاده» داشت و از شبکه سوم سیما پخش شد، مطالبی مطرح کرد که تردیدهای زیادی ایجاد کرد. در قسمتی از این گفتگو که مربوط به مسأله ریاست جمهوری بنی‌صدر می‌شود، ایشان گفت:

من به قدری صریح با امام حرف زدم، گفتم به هر حال ما ۱۷ سال ۱۸ سال مبارزه

کردیم مبارزه را و شرایط را شاید بهتر از شما بدونیم که شما تو منطقه نبودید و الانم آن چیزی که ما می بینیم بیرون، با آنچه که به شما گزارش می دهند فرق می کند... خوب به هر حال ایشون دیگه تصمیم گرفتند ما هم پذیرفتیم و انتخابات اون جواری برگزار شد و به آنجا رسید که می دانید و تو این چند ماه و مدتی که بنی صدر حاکم بود این قدر سند به وجود آمد ولی باز امام سعی می کردند که یک ائتلافی درست کنند.

نتیجه ای که از این جملات به دست می آید این است که امام شخصی بود بی خبر از اوضاع و احوال جامعه و فضای ذهنی او با گزارش های جهت دار و غیر واقعی افراد شکل گرفته بود و با واقعیات جامعه فاصله داشت!؟ و دیگر اینکه اصرار بی مورد امام در حمایت از کاندیداتوری بنی صدر و بی توجهی ایشان به توصیه های آقای هاشمی موجب بحران ریاست جمهوری بنی صدر شد.

نمونه دیگر این تحریفات، مصاحبه آقای محتشمی پور با خیرگزاری «ایسنا» است که در مطبوعات منتشر شد. او در این مصاحبه به آیت الله مصباح یزدی می تازد و مطالبی می گوید که به اعتبار آنچه از زبان امام روایت می شود آسیب می رساند و مردم امروز و نسل آینده را نسبت به خاطراتی که بسیاری از کسان از امام روایت می کنند مردد و مشکوک می سازد. وی می گوید:

در دوران جنگ، پس از شهادت شهید شیخ فضل الله محلاتی که نماینده حضرت امام(ره) در سپاه بود اسامی چند نفر از افراد روحانی برای نمایندگی امام(ره) در سپاه پیشنهاد شد تا امام(ره) حکم نمایندگی برای یکی صادر کند. یکی از این افراد از نزدیکان یا شاگردان آقای مصباح یزدی بود. همین که اسم این فرد مطرح می شود امام(ره) با تغییر می فرمایند می خواهید این تفکر و اندیشه را وارد سپاه پاسداران کنید؟! به هیچ وجه!

آیا این خاطره واقعیت دارد و طرز فکر امام این بوده که آقایان می گویند؟! او با کنایه و تحلیل چنین القا می کند که آقای مصباح در مبارزات نبوده و به تعبیر او:

تا امام زنده بود یکبار هم از سربالایی جماران بالا نرفته

آیا این واقعیت دارد که آقای مصباح سابقه مبارزاتی نداشته؟ بر فرض که چنین باشد، آیا هر کس که سابقه مبارزاتی نداشته دیگر حق هیچ اظهار نظری ندارد؟ این آقای که لابد در روز چندین بار از سربالایی جماران بالا می‌رفته، چرا روزنامه بیان را که با مدیریت وی منتشر می‌شد پایگاهی برای مخالفان اندیشه امام و آرمان‌های انقلاب قرار داده بود؟ چرا در سال‌های اوج حملات معاندان به آرمان‌های امام (در فضای تند پس از دوم خرداد) در مصاحبه‌ای با خبرگزاری «ایرنا» اظهار داشت:

جمهوری مورد نظر امام همان جمهوری فرانسه است!!

چون ایشان خیلی از سربالایی جماران بالا رفته، پس حق دارد که در جریان حمله صدام معدوم به کویت که امریکا وارد جنگ با عراق شد، صدام را صلاح‌الدین ایوبی بخواند و از ایران بخواهد که از او دفاع کند؟ و چون از سربالایی جماران خیلی بالا رفته پس حق دارد در جریان رقابت‌های انتخاباتی به منظور به دست آوردن ۶۰ هزار رأی، نامه امام درباره نهضت آزادی را زیر سؤال ببرد؟

و آخر اینکه در این آشفته بازار که هر کسی طبق دلخواهش انقلاب امام و اندیشه‌های آن مرد خدا را تحریف می‌کند، کدام نهاد باید پاسدار اندیشه‌ها و تاریخ نهضت امام باشد؟ آیا مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی هیچ مسئولیتی در قبال این تحریفات ندارد؟

غلام‌حسین علی‌پور — قم

رونوشت:

روزنامه کیهان، روزنامه جمهوری اسلامی، روزنامه اطلاعات، هفته‌نامه پرتو، فصلنامه ۱۵ خرداد

☑ ای کاش نویسنده محترم این نامه را برای آقایان بزرگواری می‌فرستاد که به آنان اعتراض دارد و مستقیماً از آنان پاسخ می‌خواست.

اما پرسش‌هایی که برای ما بنابر آنچه در بالا از زبان آقای هاشمی رفسنجانی آمده است،

مطرح است اینکه:

۱. اگر کار کردن با شخص یا اشخاصی موجب شناخت قطعی و واقعی آنان می‌شود و برعکس کار نکردن با افراد سبب عدم شناخت از آنان و اشتباه برداشت می‌گردد، باید دید که چرا آقای هاشمی که سالیان درازی با سرکرده‌های منافقین کار کرده و در درون و برون زندان با آنان نشست و برخاست داشت، با وجود این آنان را نشناخت و با همه نیرو به یاری آنان همت گماشت و وجوهات شرعی را به حلقوم آنان ریخت و جوانان مسلمان و مخلص را به پیوستن به آنان برانگیخت و با پیک و پیام مؤکد و مستمر به امام، یاری و پشتیبانی آنان را طلب کرد، لیکن امام با آنکه از میهن دور بودند و با سرکرده‌های سازمان نیز کار نکرده بودند و با آنان حشر و نشری نداشتند، به ماهیت نفاق‌آمیز آنان پی بردند و از هر گونه حمایت و پشتیبانی و تأیید آنان خودداری ورزیدند؟! و در پاسخ به پرسش حجت‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمیان پیرامون پرداخت وجوهات شرعی به سازمان منافقین که از سوی جناب آقای هاشمی رفسنجانی دنبال می‌شد، امام صریحا مرقوم داشتند:

آقای هاشمی اغفال شده‌اند!

۲. آیا جناب آقای هاشمی رفسنجانی به یاد دارد که وقتی در تابستان سال ۱۳۵۴ با امام در نجف اشرف ملاقات کرد، این نکته را خاطر نشان ساخت که سال گذشته (۱۳۵۳) نیز به قصد سفر به نجف از ایران خارج شدم اما موفق به گرفتن ویزای عراقی نشدم و توفیق زیارت شما را نیافتم پارسال به این قصد از ایران بیرون آمدم تا از شما در حمایت از سازمان اعلامیه بگیرم و امسال به این قصد آمدم که به شما عرض کنم، شما در مورد سران سازمان درست تشخیص داده بودید و ما اشتباه کردیم.

آیا کسی که تا سال ۱۳۵۳ که ماهیت نفاق‌آلود و کتیف سران و اعضای سازمان و

۱. این نامه حضرت امام را آقای هاشمیان روی ملاحظه آقای هاشمی رفسنجانی تاکنون در اختیار کسی قرار نداده و منتشر نکرده‌اند، لیکن آن را قاب گرفته و در دفتر کار خود گذاشته‌اند و یکی از همکاران فصلنامه در سفری به رفسنجان این نامه را از نزدیک دید و از مضمون آن اطلاع یافت.

عملکردهای زشت درون سازمانی آنان برای بسیاری از مردم کوچه و بازار بر ملا شده بود، هنوز نسبت به آنان سمپاتی داشته و به قصد گرفتن تأییدی از امام برای آنان از ایران خارج شده است، می‌تواند خود را در کنار امام صاحب نظر و اندیشه پندارد و ادعا کند که به امام مشورت می‌داده است؟!

۳. اگر بنا به اظهارات آقای هاشمی عدم حضور در میان مردم موجب ناآگاهی و بی‌اطلاعی از اوضاع و شرایط جامعه می‌شود، باید دید امام با اینکه حدود ۱۵ سال از ایران دور بودند و حتی امکان ارتباط تلفنی با مردم ایران را در عراق نداشتند، چگونه توانستند نهضت را از تبعیدگاه رهبری کنند، به ملت ایران رهنمود دهند و در پیام‌هایشان خواسته‌ها، آرمان‌ها و آرزوهای ملت ایران را مطرح کنند، به گونه‌ای که هر قشری از آحاد ملت در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های حضرت امام، حرف‌های دل خود را می‌یافتند و امام را زبان گویای خود می‌دیدند؟ در صورتی که در همان مقطع برخی از کسانی که مدعی رهبری بودند و عمری را با مردم گذرانده بودند، از اوضاع و شرایط جامعه آگاهی نداشتند، راه مردم را بر نمی‌تافتند و مردم را درک نمی‌کردند و آنگاه که سخنی می‌گفتند و موضعی می‌گرفتند، با بازتاب منفی مردم روبه‌رو می‌شد؟!

آقای هاشمی رفسنجانی که عمری در میان ملت ایران زیسته است، چگونه نتوانسته به گونه‌ای حرکت کند و به شیوه‌ای رفتار نماید که پایگاه مردمی او آسیب نبیند؟ و شخصیت او به زیر سؤال نرود؟!

۴. اگر امام نسبت به بنی‌صدر دید مثبت داشتند و او را برای مقام ریاست جمهوری شایسته و صالح می‌دانستند، چرا به او رأی ندادند؟ امام در نامه تاریخی و سرنوشت‌ساز خود به آقای منتظری اعلام کردند:

والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان

را پذیرفتم.^۱

اگر امام نسبت به نامبرده شناخت نداشت و او را فردی شایسته می‌پنداشت چرا به او رأی نداد؟ اینکه امام در این نامه تصریح می‌کند «در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم»، چگونه با ادعاهای آقای هاشمی قابل جمع است؟

۵. امام در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۲۶ در حکمی خطاب به بنی‌صدر می‌نویسند:

طبق پیشنهاد شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران، جناب‌عالی به سمت وزیر امور

اقتصادی و دارایی و سرپرست وزارت امور خارجه منصوب می‌شوید.^۲

اگر آقای هاشمی و دیگر دوستان که از اعضای شورای انقلاب بودند، نسبت به بنی‌صدر شناخت داشتند، چگونه به امام پیشنهاد دادند که او را به سمت وزارت امور اقتصادی و دارایی و سرپرستی وزارت خارجه منصوب کند؟! انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری در تاریخ ۱۳۵۸/۱۱/۵ برگزار شد و لابد این صحبت‌های آقای هاشمی مربوط به همان ایام است. در حالی که در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۲۶ شورای انقلاب که آقای هاشمی هم در آن عضو بوده، بنی‌صدر را به عنوان وزیر اقتصاد به امام پیشنهاد می‌کند. یعنی ظرف کمتر از دو ماه، نظر آقای هاشمی ۱۸۰ درجه تغییر کرد؟ آیا آقای هاشمی رفسنجانی می‌تواند روشن کند که از چه تاریخ و زمانی نسبت به بنی‌صدر شناخت پیدا کرد؟

اما باید توجه داشت که امام آن‌گونه که مطابق میل آقای هاشمی بود، مانع حضور افرادی چون بنی‌صدر نشد (و عدم ممانعت با حمایت فرق دارد) و این رویه امام موجب شد که همه کسانی که مدعی کشورداری، مدیریت و حل مشکلات جامعه بودند، به صحنه بیایند و توانایی‌های خود را نشان دهند و مردم نسبت به آنها شناخت پیدا کنند و درباره آنها تصمیم بگیرند.

اگر آن روز امام - بنا بر خواست آقای هاشمی رفسنجانی - آقای بنی‌صدر را از رسیدن به

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۱.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۵۹.

مقام ریاست جمهوری باز می‌داشتند، بی‌تردید نامبرده در روز دیگر و فرصت دیگری با محبوبیت بیشتری به صحنه می‌آمد و قدرت را در دست می‌گرفت و ممکن بود که در آن روز دیگر امامی در میان ما نباشد تا بتواند خطر او را از سر این کشور و انقلاب دور کند و در آن روز معلوم نبود که او بر سر امثال آقای هاشمی رفسنجانی چه بلایی می‌آورد و آنان را با چه بی‌آبرویی و بدنامی از صحنه سیاسی حذف می‌کرد و اگر آن روز امام مانع بنی‌صدر می‌شد، امروز عده‌ای مدعی می‌شدند که اگر امثال بنی‌صدر مجال داشتند امروز بسیاری از مشکلات کشور حل می‌شد. اما با تدبیر امام، چهره‌ها، گروه‌ها و جریان‌های مختلف به صحنه آمدند و توانایی‌های، خود را در معرض داوری مردم قرار دادند و روشن شد که گروه‌های غرب‌گرا نمی‌توانند ارمغان تازه‌ای برای این کشور داشته باشند.

افسوس که خودخواهی‌ها اجازه نمی‌دهد تا برخی افراد دریابند که امام چه نعمت‌هایی بر آنان ارزانی داشتند و چه خطرهایی را از آنان دور ساختند و چگونه آنان را از گوشه زندان و کنج خانه بیرون آوردند و به آزادی و استقلال و مقام و موقعیت رساندند. لیکن آنان حق امام را پاس نداشتند، نمکدان شکستند و برای تبریئه خود یا به منظور اسطوره‌سازی از خویش، از امام خرج کردند و خرج می‌کنند. بدون اینکه یک لحظه اندیشه کنند که چرا امام ناگزیر شدند «جام زهر را سر بکشند»!

ای کاش آقای هاشمی رفسنجانی به جای چند ساعت قصه‌گویی و خودنمایی، یکی از زوایای تاریخ و مبهم تاریخ را برای مردم روشن می‌کرد و توضیح می‌داد که کدامین دست بی‌آزمی توانست آن جرعه کشنده‌تر از زهر را بر کام روح خدا بریزد و آن کوه استوار پایداری و مقاومت را دژکام سازد؟

باید به آنان گفت:

و اذکروا اذ انتم قليل مستضعفون فی الأرض تخافون ان یتخطفکم الناس فأویکم و ایدیکم بنصره و رزقکم

من الطيبات لعلکم تشکرون^۱

اما درباره اظهارات تکراری آقای محتشمی پور؛

قبلا در شماره ۷ فصلنامه در پاسخ به سؤال مشابهی، راجع به سوابق مبارزاتی آیت‌الله مصباح یزدی، مطالبی مطرح شد که می‌توانید به آن مراجعه کنید. در مورد خاطره‌ای که آقای محتشمی پور از امام روایت می‌کند، یادآور می‌شویم که امام این روزها را پیش‌بینی کرده و لذا در پایان وصیت‌نامه خود نوشته‌اند:

اکنون که من حاضرم، بعض نسبت‌های بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود. لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست مگر آنکه صدای من یا خط و امضای من باشد با تصدیق کارشناسان یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم.^۲

با استناد به همین وصیت حکیمانه امام، خاطره آقای محتشمی پور مردود است. آقایان که در برابر استدلال‌های منطقی و علمی آیت‌الله مصباح، حرفی برای گفتن ندارند، تلاش می‌کنند شخصیت ایشان را به زیر سؤال ببرند و ایشان را به اصطلاح «ترور سفید» کنند.

و دیگر اینکه اگر سابقه مبارزاتی این‌قدر برای آقایان مهم است، پس چرا در مورد برخی از اعضای جناح خویش چنین اعترافی نمی‌کنند که حتی یک سیلی در نهضت و انقلاب خوردند و پایشان حتی به کلانتری نرسید و آن روز که مدرسه فیضیه به خاک و خون کشیده شد، حوزه قم را ترک کردند، لباس روحانی را که بر اثر فشار پدر به تن کرده بودند، کنار گذاشتند و به دانشگاه رفتند و تا روز پیروزی انقلاب اسلامی در هیچ صحنه‌ای حضور نداشتند و از الفبای مبارزه و انقلاب بی‌خبر بودند. لیکن آن‌گاه که به قدرت رسیدند در راه بی‌ارزش کردن آرمان‌های امام و ارزش‌های انقلاب سنگ تمام گذاشتند.

در پایان بایسته است با برادر بزرگوارمان جناب آقای محتشمی پور سخنی از سر درد

۱. قرآن، انفال / ۲۶.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۵۱.

داشته باشیم:

برادر!

مبادا جو شیطانی و کاذب به اصطلاح «تشنج‌زدایی» و اینکه «شعار مرگ ندهید، نیازمند زندگی هستیم»!! و ... و شرایطی که برای برخی فراهم آمده که فکر می‌کنند دیگر مبارزه با شیطان بزرگ در میان یاران و همراهان زمینه‌ای ندارد، موجب وسوسه شود تا به خودی بتازند و بدین‌گونه به اصطلاح چهره «رادیکال» خود را حفظ کنند، مخصوصا اگر حمله و پرخاش به خودی‌ها با به‌به، چه‌چه و «هورا» و آفرین عناصر مرموزی که در زیر عباى برخی ساده‌لوحان سنگر گرفته‌اند همراه باشد که موجب فریب و تشویق و تحریک بیشتر آنان می‌شود و بدین‌گونه آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. فاین تذهبون

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی